موضوع: علم حضوری و علم حصولی

دیدگاه فلاسفه جدید غربی درباره مفاهیم کلی

سخن درباره بررسی دیدگاه فلاسفه جدید غربی درباره چگونگی پیدایش مفاهیم کلی بود. در فلسفه غرب، تفکیکی که میان معقولات اولیه و ثانیه آن گونه که در فلسفه اسلامی مطرح شده، به چشم نمی خورد، اما درباره اصل اینکه مفاهیم کلی چگونه برای ذهن پدید آمده است، سخن گفته اند.

در گفتار پیشین دیدگاه عقل گرایان بیان شد. آنها به دو دسته مفاهیم قائل هستند: دسته ای از مفاهیم از تجرید و تعمیم مفاهیم حسی و جزئی حاصل می شود و دسته ای دیگر مفاهیم پیشینی عقلی هستند که مقتضای سرشت عقل بوده و عقل این مفاهیم را خود در اختیار دارد و نیازی ندارد که از قوای حسی برای این منظور استفاده کند. آنان این مفاهیم را مفاهیم فطری نامیده اند. دکارت و کانت این نظریه را ابراز کرده اند.

در بررسی این دیدگاه گفته شد قسمت اول دیدگاه آنان قابل قبول است، اما قسمت دوم که مفاهیم فطری است، صحیح نیست، زیرا همه تصورات و مفاهیم انسان اعم از کلی و جزئی، مسبوق به ادراکات حسی هستند (حس ظاهر یا حس باطن). به تعبیر دقیق علامه طباطبایی علوم حصولی، مسبوق به علوم حضوری است.

دیدگاه حس گرایان

بعد از بررسی دیدگاه عقل گرایان، به دیدگاه دیگری که در فلسفه غرب با عنوان حس گرایی مطرح شده می پردازیم. برجسته ترین طرفدار این دیدگاه جان لاک (م 1704) است. وی معتقد بود اگر برای انسان تصورات فطری وجود می داشت باید همگانی و بی نیاز از تحصیل می بود در حالی که این گونه نیست. بسیاری از افراد عادی و خصوصا کودکان فاقد این مفاهیم هستند. بنابراین آنچه صحیح است این است که مفاهیم ذهنی ما از ادراکات حسی سرچشمه گرفته است.

در کتاب آموزش فلسفه دیدگاه حس گرایان درباره چگونگی پیدایش مفاهیم کلی مطرح شده و بیان شده که دو دیدگاه در میان آنان وجود دارد: برخی از آنان ادراکات کلی را همان مفاهیم جزئی حسی می دانند که توسط عقل دستکاری شده و به مفاهیم کلی تغییر شکل یافته است. اما برخی دیگر ادراکات کلی را زمینه ساز می دانند تا قوه عاقله بتواند مفاهیم کلی را ابداع کند و بسازد.[[1]](#footnote-1) این دو دیدگاه مربوط به اعتدال گرایان از حس گرایی است و الا حس گرایان افراطی مانند پوزیتویست ها اساسا منکر مفاهیم کلی هستند و آنها را الفاظی خالی می دانند.

بعضی از حس گرایان، ادراکات حسی را که زمینه ساز مفاهیم کلی می دانند، منحصر در تجربه های حسی بیرونی می دانند و به یافته های حس درونی اعتقادی ندارند، اما برخی مانند جان لاک تجربه های درونی را نیز در این باره کارساز می دانند. در این میان برکلی (م 1753) از دیگر فلاسفه غربی، برعکس، تجربه های حسی بیرونی را قبول ندارد و فقط به تجربه های درونی معتقد است. وجه این امر این است که وی واقعیت بیرونی را منکر است و طرفدار ایده آلیست (اصالت ذهن) است.[[2]](#footnote-2)

ارزیابی

تفسیری که معتقد است مفاهیم کلی همان تصورات جزئی است که تغییر شکل یافته است، قطعا باطل است، زیرا وقتی ما مفهوم کلی را داریم، همچنان تصورات جزئی آن کلی را نیز در ذهن داریم. علاوه بر اینکه تغییر شکل یافتن و مبدل شدن چیزی به چیزی از احکام اشیا مادی است، در حالی که علم و ادراک، همان گونه که در جای خود ثابت شده است، مجرد از ماده هستند.

دیدگاه دوم که تصورات جزئی را زمینه ساز عقل برای دستیابی به مفاهیم کلی می داند، سخن درستی است و با دیدگاه فلاسفه اسلامی هماهنگ است منتها به یک شرط این دیدگاه پذیرفته می شود و آن اینکه مفاهیم کلی را با توجه به دسته های آن در نظر بگیریم و صرفا به مفاهیم ماهوی بسنده نکنیم. همچنین وقتی می خواهیم پیدایش مفاهیم کلی را تبیین کنیم باید، تبیین ما ناظر به همه اقسام آن باشد و تنها مفاهیم ماهوی مورد نظر نباشد. البته آن مقدار از آراء و آثار این فلاسفه که در اختیار ما است چنین التفاطی از ناحیه آنها دیده نمی شود. به عنوان نمونه جان لاک در کتاب سیر حکمت در اروپا[[3]](#footnote-3) درباره نحوه پیدایش مفاهیم فلسفی مانند علت و معلول می گوید: چون تبدل هایی همواره در احوال اشیا مشاهده می کنیم، و نیز چیزهایی را می یابیم که این تبدل ها را ایجاد می کند، آن تبدل شده ها را معلول و چیزهایی که این تبدل را ایجاد می کنند علت می دانیم.

سخن جان لاک در اینجا نارسا است زیرا اولا: ما نمی توانیم از طریق حواس ظاهری به مفهوم علت و معلول پی ببریم، زیرا مفهوم علت و معلول از گونه های مفاهیم ماهوی نیستند. ثانیا: رابطه علیت و معلولیت چیزی نیست که توسط حس قابل ادراک باشد. نهایت آنچه ما حس می کنیم وقوع حوادث است، مانند اینکه می بینیم سنگ به شیشه می خورد و شیشه هم شکسته می شود. تقارن و تعاقب اینها نیز امری محسوس نیست، علاوه بر اینکه اساسا تقارن و تعاقب نیز غیر از علیت است. علیت عبارت است از وابستگی و نیازمندی وجودی چیزی به چیز دیگر. و این نیازمندی امری حسی نیست تا بتوان از طریق حواس ظاهری به آن پی برد.

مفاهیم دیگر فلسفی نیز همین گونه است مانند مفهوم جوهر و عرض. در این دو مفهوم نیز که استقلال از موضوع و بی نیازی از موضوع، در حقیقت آنها نهفته است، توسط حس قابل ادراک نیست . بنابراین باید گفت منشا و سرچشمه این گونه تصورات علم حضوری وجدانی است نه ادراکات حسی. ما در باطن وجود خود، خود و قوا و حالت خود را حضورا درک می کنیم و نیز وابسته بودن این قوا و حالات روحی به نفس را ادراک می کنیم. همچنین در نقطه مقابل ما نفس را مستقل می بینیم که بدون این قوا و حالات هست و نیز می یابیم که نفس جنبه کنندگی دارد . همین امر باعث شده به مفهوم علت و معلول و جوهر و عرض پی ببریم.

در فلسفه اسلامی این موشکافی ها و دقت نظرها وجود دارد اما در فلسفه غربی اینها نیست. این در حالی است که عمدتا اهتمام فلاسفه غربی به مساله معرفت شناسی و ذهن شناسی بوده است، در حالی که مساله مورد اهتمام فلاسفه اسلامی هستی شناسی بوده است، اما جالب این است که آنها در مباحث خود نکات دقیق معرفت شناسی را نیز بیان کرده اند.

ادامه بحث انشاءالله در گفتار بعد بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. آموزش فلسفه، ج1، ص 224 [↑](#footnote-ref-1)
2. سیر حکمت در اروپا، ص 372 [↑](#footnote-ref-2)
3. سیر حکمت در اروپا، ص 380 [↑](#footnote-ref-3)